

## جشن هجدهمین سالگرد کلاس حافظ همراه با هفتاد و هشتمین سالروز تولد نوح برگزار شد

امسال نیز سالگرد کلاس حافظ با حضور و شرکت عملی دوستان و اعضای کلاس حافظ با شور و شوق زایدالوصفی همراه با پذیرایی مهمانان، با سخنرانی ها و شعرخوانی ها انجام شد.

یک سال است که جلسات کلاس حافظ در سالن اورنگا پارک سانی ول هر سه شنبه ها تشکیل میشود. به همین جهت تصمیم گرفته شد مراسم سالگرد کلاس هم در همین سالن که فضایی برای پذیرایی از دوستان و مهمانان دارد برگزار شود. البته تلاش روشنک نوح و جلال اوحدی در برگزاری این برنامه مانند همیشه قابل تقدیر است. اورنگا پارک به قول فرنگیان و پارک ارتگا به قول خودمان از بهترین پارک های سانی ول است. این پارک آنقدر زیباست که دوستان کلاس حافظ ساعتی قبل از تشکیل کلاس به این پارک می آیند و از آب و هوا و فضای آن لذت می برند تا وقت تشکیل کلاس برسد.

آقای مسعودسپند که خود هم مهمان و هم صاحبخانه کلاس حافظ است امسال با دو مهمان آشنا آمد که هر دو از دوستان و همکاران قدیمی نوح بودند. آقایان اصغر مهاجرانی و منوچهر کاوه زاده که از گویندگان قدیمی رادیو تلویزیون ایران بود. آقای دکتر سامویل دایان و خانم سولماز از مهمانان همیشگی کلاس حافظ همراه نوح به سالن آمدند. مهمان دیگر امسال دکتر صدری خالصی چهره آشنایی برای ساکنان شمال کالیفرنیا در یکی دو دهه قبل از این بود. او قبلاً در شمال کالیفرنیا برنامه خوب و فراموش نشدنی «شب سخن» را برگزار می کرد که سالن کوپرتینو کامیوتی سنتر را از جمعیت پر می کرد. او از اولین شرکت کنندگان در کلاس بدیع و عروض نوح بود که هفده سال قبل در انتشارات توکا واقع در خیابان وینچستر تشکیل می شد.

این کلاس در یک ترم سه ماهه تشکیل شده بود که در پایان ترم از دانشجویان آزمایش به عمل می آمد. دکتر خالصی علاوه بر اینکه یکی از برندگان این آزمایش بود تمام درسهای کلاس را در پرونده ای تنظیم کرد و در تاریخ اپریل ۱۹۹۱ بعنوان هدیه به همه دانشجویان کلاس داد که هنوز عده ای آنرا به یادگار دارند. او عاشق ادبیات ایران و صاحب حافظه ای قویست.

جوش و خروش دیدار کنندگان، احوال پرسی ها، صرف شام که تهیه اش را دوستان به طور دسته جمعی عهده دار بودند، ساعتی وقت گرفت و سرانجام نوبت شعر و سخن رسید. نوح با سخنرانی باب شعر خوانی و سخنرانی را گوشود و گفت: قبل از هر چیز از همه مهمانان

است یادها و خاطرات زندان را با گشاده رویی و لبخند یادآور می شود.

در سال ۱۳۶۸ رهسپار فرنگ می شود و مهاجرت اجباری را پذیرا می گردد. حدود دو دهه می باشد که در سن حوزه کالیفرنیا زندگی را با خوبیها و بدیهایش می گذرانند. سه شنبه هایش را با شوق خواجه شیراز چشم می گشاید و تاکنون ۱۸ سال می گذرد که در این روز هفته چند ساعتی را با عاشقان شعروادب پارسی در آموزش و تفسیر غزلهای پیرمغان می گذرانند.



اسامی از ردیف جلو نشسته: دکتر کامران مشعوف، خانم درفشی، فریدون درفشی، خانم سلماز، دکتر سامویل دایان، اصغر مهاجرانی، نصرت الله نوح، بردیا اوحدی، پری رخ واعظ زاده، خانم بیرنگی، شیرین طیب زاده، منیژه پارینه، منیژه حسینی، عارف شایق، ملیحه نوربخش. اشخاص ایستاده ردیف دوم از راست: خانم مرسته مشعوف، منوچهر کاوه زاده، دکتر صدری خالصی، محمود شیرازیان، مسعود سهامی، رحمت کاشف، علی مومن، دکتر مصطفی مخلصی، ماریا مومن، نادیا صبوری، روشنک نوح، بابک اوحدی، لیلی حسامی (روحپور)، فریده کاشف، قاسم کارحمت، فریبرز طیب زاده، شهباز فهمی، دکتر گیوپارینه، مرتضی فرزانه، علی اصغر ذرفولی، عباس خادمی، نادر یکتا. ردیف آخر «سوم» ایستاده: مهندس سام سر مکانیک، اسفندیار بهمنی، سعید عرفان، حبیب خیاط و پس از او جناب مسعود سپند که برای رعایت مهمانان در صف آخر ایستاده فقط سرمبارک ایشان درعکس دیده می شود. عکسها و فیلمهای این مراسم را آقایان داریوش گیلانی، جلال اوحدی، همایون بیرنگی و امیرملکی گرفته اند که خودشان در عکس حضور ندارند!

دو سه روزی از هفته را از سرذوق و علاقه به روزنامه نگاری در محل تهیه نشریه پژواک ماهنامه محلی وقت می گذرانند و روزهای دیگر هفته را با خواندن-نوشتن و سرودن برای خود دلپذیر میکند و کامیوتر نیز دوست همیشگی وی شده است. تاکنون یادمانده هایش را در سه جلد منتشر کرده است و کتابهای شعر او به ترتیب انتشار با «نامهای گلهائی که پژمرد»، «دنیای رنگها»، «فرزند رنج» و «آتشکده سرد» می باشد وی کارهای تحقیقاتی زیاد دیگری در زمینه ادبیات نیز انجام داده است. شعری را که به مناسبت تولد وی و هجدهمین سال بنیانگذاری کلاس حافظ ساخته ام به حضورش تقدیم می کنم.

را عهده می گیرند. ملیت خود را نگاه می دارند و آب و خاک وزبان و فرهنگ خود را نیز پاس می دارند. استاد ما، استاد نوح نمونه بارزی از آنچه که رفت می باشد. شعر می خواند و می نویسد، حافظ و شاه شجاع و شاه منصور را می آموزاند، نثر و غزل را یاد می دهد و عروض و قافیه را می شکافد. اسطوره های فرهنگ فارسی را خوب می داند و باحوصله فراوان از آنها سخن می گوید. ایرانی است و ایرانی مانده است. اهل سمنان است و جنوب شرقی ایران زادگاه اوست. در سال ۱۳۱۰ شمسی متولد می شود. دوران دبستان و دبیرستان را در سمنان می گذراند و بعد از آن به تهران می آید، در اثبات عقاید سیاسی اش زندان را تجربه می کند و از آنجائیکه مثبت اندیش

عزیز که از راه های دور و نزدیک آمده اند تشکر می کنم.

خوشحالم که زنده ماندم و هجدهمین سالگرد بنیانگذاری کلاس حافظ را برگزار می کنیم و امیدوارم تا زنده هستم چراغ این کلاس را روشن نگهدارم. پس از نوح آقای سپند پیرامون نوح و کلاس حافظ به فراوانی سخن گفت و شعر خواند. پس از سپند خانم لیلی حسامی (روحپور) مقاله ای را که درباره کلاس حافظ و شعری را که برای نوح ساخته بود خواند. پس از او آقای دکتر خالصی ضمن بیان مطالبی شعری را که برای نوح ساخته بود خواند. خانم شیرین طیب زاده دوست همیشگی کلاس حافظ شعری زیبا خواند و سخنی درباره کلاس حافظ گفت.

## فیلم و سینما

### پرویز نوری

## چه دنیای شگفت انگیزی...!

### «دبلیو»-W

شناخت جرج دبلیو. بوش واقعی - چهل و سومین رییس جمهور آمریکا طی دو دوره- در زمانی که اوضاع اقتصادی به شدت وخیم شده و مملکت به سراشیبی سقوط افتاده است، به نظر پیچیده و بغرنج می رسد. شخصیتی که بیش از آن چه تصور شود گیج و حیران و سردرگم است و شاید که هیچ دراماتیستی نتواند به ما بگوید زندگی اش به تراژدی می ماند یا کمندی. پرداخت به این شخصیت غریب- که هنوز پیش روی ماست- کیفیت و موقعیتی را می طلبد که در کم تر فیلمسازی می شود سراغ گرفت حتی فیلمساز چپ گرایی چون آلپور استون. در «دبلیو»، فیلمسازی جسور (کسی که «جی اف کی» و «نیکسن»

را در نبودشان آن قدر شفاف بر پرده نشاند) کوشش کرده است تا این فرمانده کل قوا را به گونه ای نشان دهد که هیچ روزنامه نگار، روانکاو، کارشناس و تئوریسینی نتوانسته ترسیم سازد. او از دیدی نقادانه، هزل وار و گاه بلاهت آمیز چهره این مرد شکست خورده و پرعیب و ایراد را در محتوای ظاهرا تاریخی با پیامدهای جهانی اش به نمایش می گذارد. استون سعی بر آن



ببند (فیلمنامه را استنلی وایزر نگاشته که سابقاً با استون در نوشتن «وال استریت» مشارکت داشته است). استون به کمک وایزر، شخصیت بوش را بیش تر در هم و بر هم می نمایاند تا به مشکلی طبیعی و وقتی با همسر آینده اش «لورا» (با بازی الیزابت بنکس) آشنا می شود از همه چیز متنفر است و نیاز به کمک دارد و درگیر با پدرش - رییس جمهور سابق جرج اچ. دبلیو بوش (با بازی جیمز کرامول) - مشروب را کنار می گذارد و به مسایل روحانی و مذهبی پناه می برد و می خواهد یک مسیحی واقعی بشود. البته، تصمیم می گیرد عراق را در سال ۲۰۰۳ اشغال کند با همکاری دیک چینی (با بازی ریچارد درانیوس) و دانلد رامسفلد (با بازی اسکات گلن) و کاندو لیزا رایس (با بازی تاندی نیوتن). استون به هم چنین صحنه ای را تدارک دیده که طی آن بوش در کاخ سفید به تماشای برنامه ورزشی از تلویزیون نشسته و ناگهان خوردن چوب شور او را به خنکی دچار می سازد. صحنه ای که مخاطب را به خنده می اندازد و این فکر را به ذهن می آورد چه گونه است چنین موجودی رییس جمهور آمریکا می شود؟ آنهم برای دو بار؟ جواش البته «ه، اه» است!

نداشته تا به تجربه ای دست بزند با فیلمی جنجال برانگیز و پریهاهو و نه حتی خواسته است که همچون یک زند گینامه نویس به زندگی مردی عجیب در کاخ سفید بنگرد. خودش در جایی گفته «این داستان مردی است که فکر می کنید او را می شناسید در حالیکه نمی شناسید». یکی از کارهای جسورانه استون انتخاب جاش برولین است برای بازی نقش جرج بوش و نقشی که او در هر صحنه و هر لحظه آن توانسته پیش از آن چه فیلمساز در فکر و ذهن داشته است، بر پرده آورد. برولین به خوبی حرکات بدن، طرز نشستن و ایستادن و راه رفتن و مهم تر، ژست های بوش را کپی کرده است و شخصیت دو گانه و متضاد این رییس جمهور را با علامت مشخصه همیشگی اش «اه، اه» در لحظاتی مناسب خلق کرده است. استون موفق شده تا مخاطب خود را به خنده اندازد و یا کاری کند تا یکه بخورد و در موقعیت هایی البته ناامیدش کند. نگاه و پرداخت او به موضوع به گونه ای مرد رندانه است و عاری از احساسات شدید و توجهش به ستیز و درگیری های پسر است با پدر وطن پرست و راضی کردن او، رابطه ای که گاه فریادی به نظر می رسد و در جایی دیگر تراژدی یونان و نمایشهای کبیک تلویزیونی

## ادامه مطلب در گفت و گو با دانیل کریگ... از صفحه ۱۸

یک خیبت با حرکات کاراته بخواد گردن کسی را بشکند بلکه بیش تر به این صورت است که آن قدر گلولی مرد بدطینت را با دست می فشردن تا صدای خر خرفه شدنش را بشنوم. من احساس درد و رنج شخصیت را به مخاطب منتقل می سازم.

**شایعه بود که به هنگام فیلمبرداری دو تصادف هولناک رخ داده و همین طور انگشت شمالی در قطع شده و می گفتند این فیلم «نخن» است...**

د.ک: ببینید، فیلم لحظه های خطرناکی داشت. صحنه هایی که ما باید خودمان را می پاییدیم و در زمان کوتاهی عملیات سخت را انجام می دادیم. بنابراین طبیعی بود که تصادف ها پیش بیاید. در «کازینو رویال» هم پیش آمد. یکی از چشم هایم صدمه دید.

**بعد از «کوآتوم» قرارداد دو فیلم دیگر «باند» هم بسته اید. درست است؟**

د.ک: بله، در آینده باید بیش تر مواظب چشم هایم باشم! اما بگویم جیمز باند بودن زندگیم را عوض کرد، آن گونه که هرگز تصورش را هم نمی کردم.

**تصور نداشتید که فیلمی با ۲۰۰ میلیون هزینه، با چنین کارگردانی قمار بزرگی باشد؟**

د.ک: تهیه کنندگان فیلم می گفتند ما تیم عالی از متخصصین را داریم که روی صحنه های اکشن و پرحادثه کمک مؤثری اند آنچه می خواهیم و دنبالش هستیم یک داستانگوی بزرگ است. تصور من هم این است که آنچه ما نیاز داریم همیشه یک داستان بزرگ است. منظورم این است که این روزها ما دنیای کوچکی داریم. به همدیگر نزدیکیم. مردم همه جا هستند. به آسانی از یک جا به جایی دیگر می پرند. می توان از روی صخره ای در کلرادو در یک چشم بر هم زدن به قهوه خانه ای در کالیفرنیا جهید. بنابراین کار با تماشاگر سخت تر شده است. تنها کافی نیست که به آنها مناظر زیبا و هیجان انگیز نشان دهیم. ساختن یک فیلم «باند» امروز باید مهم تر تلقی شود. باید بهتر درباره اش اندیشید.

**آیا همان نوع حادثه های معمول هم در «کوآتوم» وجود دارد؟**

د.ک: مثل «کازینو رویال» حادثه در این فیلم تند و تیزتر و پر تنش تر است. از آن نوع «باند» نیست که

## ادامه مطلب یاد مانده ها... از صفحه ۸

خود که اشتغال در امور معدنی و واردات بود، ادامه دادند و هرگز دنبال کارهای هنری و تئاترنرفتند و ما سه برادر دیگر، به تحصیل خود ادامه دادیم.

به این ترتیب فعالیت تأثر سعدی نیز متوقف شد و سال ها بعد مالک ساختمان، آن محل را تبدیل به سینما سعدی نمود که بسیار هم موفق بود ولی پس از انقلاب به کلی تعطیل شد و در حال حاضر خرابه ای از آن باقی است. آن عده از هنرپیشگان و دست اندر کاران این تأثرها که عضو حزب توده ایران بودند، از ایران به خارج از کشور رفتند و آنها که ماندند، پس از گذراندن مدت زمانی در زندان، با نوشتن تفرنامه از حزب توده ایران، به فعالیت هنری خود در تآثر، سینما، رادیو و سپس در تلویزیون، ادامه دادند. پس از آن زمان، به هر مناسبتی که با خانم ها و آقایان هنرمندان عزیز و دست اندر کاران تأثر های فردوسی و سعدی و بعضی از شاگردان نوشین در ایران و یا خارج از کشور، دیداری دست می داد، خاطره ایام را مرور می کردم. به این لحاظ اغلب وقایع آن زمان، با وجودی که سن زیادی نداشتم، برام تازه و زنده است.

باصداق شایوز و زنده یادان حسین خیرخواه و حسن خاشع در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ در برلین دیدار کردم. خاشع در آن زمان گوینده رادیو پیک ایران بود که در برلین شرقی برنامه اجرا می کرد. پس از انقلاب به ایران مراجعت کرد ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره به آلمان شرقی برگشت. زمان فعالیت هنری نوشین در ایران بسیار کوتاه ولی پر ثمر بود. اغلب شاگردان و همکاران او نیز زمان زیادی در ایران فعالیت هنری نداشتند و پس از ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ از هم پاشیده شدند.

صبح روز ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ مادرم و برادرم عبدالکریم منزل ماندند و من به اتفاق سایر برادران در خیابان شاه آباد و حوالی تأثر پرسه میزدیم و شاهد تظاهرات مردم و شعارهایی که سر می دادند بودیم. تا حدود ساعت ۱۱ صبح شعارها «زنده باد مصدق، مرگ برشاه» و از آن به بعد و به تدریج به «زنده باد شاه، مرگ بر مصدق» تغییر پیدا کرد و این شعار هر لحظه گسترش بیشتری می یافت. حدود یک بعدازظهر برای صرف نهار به منزل برگشتم. حدود دو و نیم بعداز ظهر غذا خوردنمان تازه تمام شده بود که نگاهمان تأثر تلقش کرد و به عبدالکریم اطلاع داد که «تآثر را غارت کرده و به آتش کشیدند»

### ما را بس!

از سال ۱۳۳۱ به علت اینکه اغلب در خیابان شاه آباد تظاهرات برگزار می شد و شلوغ بود، به خیابان قدیم شمیران رویروی خیابان تخت جمشید کوچم محسنی (مجید) نقل مکان کرده بودیم. پس از تلقن نگاهمان تأثر همگی به روی بام منزل رفتیم. افق دید ما از این فاصله با تأثر بالا می رفت تماشا می کریم و ازدور شاهد سوختن آن و از بین رفتن سرمایه ای که باین امر اختصاص داده شده بود، بودیم. عبدالکریم گفت «ما را بس. زحمتی که برای ایجاد تأثر و در راه اعتلا هنر نوین تأثر کشیدیم و سرمایه ای که در این راه هزینه کردیم، همه از بین رفت. افسوس که روزگار به ادامه این امر وفا نکرد و هربار به علی که از قدرت ما خارج بود، این کار متوقف شد.»

در این آتش سوزی تأثر بکلی سوخت و سقف شیروانی آن نیز پایین آمد. پس از آن تاریخ دو برادر بزرگترم به کارهای تجارتي